

## بحثی در تطور گویش‌های ایرانی

پنجشنبه دوم

### اختلاف لهجه‌ها

۲۶- زبانهایی که از حیث ریشه لغات و قواعد استوری باهم بستگی دارند زبانهای خویشاوند خوانده می‌شوند، حال اگر این بستگی در ظاهر کلمات مشهود باشد آنها را خویشاوند نزدیک مینامیم مانند زبان فارسی و کردی و اگر در ظاهر کلمات مشهود نباشد خویشاوند دو و نه مانند زبان فارسی و ارمنی، و زبان خویشاوند را که در عرض هم از زبان تالشی ناشی شده باشند زبانهای همو فن مینامیم مانند زبان پارتی و پهلوی که هردو از زبان پارسی باستان ناشی شده هم‌عرضند.

چند زبان که در یک امتداد بدون واسطه یکی پس از دیگری از هم ناشی شده باشند زبانهای متواالی خوانده می‌شوند مانند زبانهای فارسی، ایرانی، میانه و فارسی باستان که بر ترتیب یکی از دیگری مشتق است و در طول هم قرار گرفته‌اند.

اگر دو زبان در امتداد هم یکی از دیگری با واسطه ناشی شده باشد آن دو زبان را نسبت بهم متناوب مینامیم مانند زبان فارسی که یک واسطه از پارسی باستان گرفته شده و این دو زبان نسبت بهم خویشاوند متناوبند.

غالب زبانها و لهجه‌های کنونی ایران نسبت بهم هم‌عرضند ولی در فلات ایران زبانهای ایرانی دیگری نیز هست که با زبانهای ایران کنونی هم‌عرض نیستند و ما در جای خود آن اشاره خواهیم کرد.

## فصل اول

### جهات اختلاف زبانهای همعرض

۲۷- اختلاف زبانهای همعرض - زبانهای همعرض با اینکه فرابت نزدیک دارند از حیث تلفظ در یکعرض نیستند و درجه اختلافشان متفاوت است و گاهی این اختلاف بسیار کم است همانند اختلاف لهجه مشهدی و نیشا بوری. و گاهی اختلاف زیادتر است همانند اختلاف کردی و فارسی و گاهی اختلاف بحدیستکه در نظر عادی نمیتوان به همعرض بودن آنها پی بردن همانند تفاوتی که میان تلفظ استی و بلوجی، اورامی و امثال آنها با فارسی موجود است.

در مقایسه فارسی با لهجه‌های همعرض از نظر کلی تفاوت‌های زیر مشاهده می‌شود: تفاوت از جهت وجود واگهای مخصوص در لهجه‌ها، تفاوت از جهت کشش مصوتها بعنوان عامل مؤثر در بعضی از لهجه‌ها، اختلاف صدا و لحن تکلم، وجود لغات مخصوص در لهجه‌ها، محدود بودن دائره لغات در لهجه‌ها، وجود قواعد خاص دستوری در لهجه‌ها، وجود اختلاف تلفظ در کلمات هم‌ریشه معادل با فارسی.

هریک از این جهات اختلاف را که ذکر شد، باید در هریک از لهجه‌ها جداگانه و بتفصیل مورد توجه و بررسی قرار گیرد و چون اینکار مستلزم وقت زیاد و تحقیق دقیق است واز یک تن ساخته نیست لازم است عده‌ای از دانشمندان که صلاحیت علمی آنان محرز باشد از طرف مؤسسه‌ای مأمور اینکار شود و هر دانشمندی بپرسی یک یا دو لهجه پیردادز تا بمرور و در طی چند سال صورت کاملی از تمام لهجه‌ها و جهات اختلاف آنها با فارسی فراهم گردد و سپس از مقایسه و تطبیق این لهجه‌ها با یکدیگر جهات اشتراك آنها معین گردد تا بتوانیم بدطیقه بنده صحیحی پیردادزیم. ولی از آنجاکه نظر در این رساله راهنمائی علمی است بی مورد نیست که با جمال درباره هریک از جهات اختلاف فوق الذکر اشاره‌ای شود تا برای دانشجویانی که بپرسی لهجه‌ها هم پیردادزند راهنمائی باشد:

(۱) – وجود واگه‌ای مخصوص در لهجه‌ها – با اینکه اغلب لهجه‌های محلی تمام واگه‌ای معمول فارسی را دارا می‌باشند ولی در بعضی از آنها بحروفی برخورید که در فارسی نیست، مثلاً در زبان کردی واگه‌ای صامتی از قبیل: ذ و ط با تلفظ مخصوص خود وجود دارد که در فارسی نیست همچنین «ل» و «ر» مخصوص کردی که در ادای اولی پهنانی زبان به سخت کام هیچسبد و در دومی زبان شکل ناوданی بخودگرفته بطرف سخت کام هتمایل هیگردد و هردو تلفظی غیر از تلفظ فارسی دارند.

– وجود «ج» و «ج» و «گ» مخصوص آذری که در بخش اول زبان اشاره شد و باید بترتیب بصورتهای آ و ئ و گ و گ نموده شود نیز موجب شده که این زبان در تلفظ واگه‌ای از فارسی ممتاز باشد همچنانکه در لهجه‌های صفتانی نیز آ و ئ مخصوص موجود است. در سایر لهجه‌ها نیز کما بیش ممکن است به واگه‌ای مخصوصی برخورد کنیم مخصوصاً در لهجه‌های تاتی و گویشهای فلات، پامیر و استی که عموماً دارای حروف مخصوص بخود هستند.

در براده واگه‌ای مصوت نیز باید بگوئیم کمتر لهجه‌ای میتوان یافت که دارای مصوتی مخصوص و ممتاز از فارسی نیست، در کردی مصوت‌های ع، د، و ai و aw در آذری دو مصوت‌ها ئا و ئ و در اغلب لهجه‌ها دو مصوت ئ و ئ و در لهجه‌های خراسانی مصوت‌های کشیده ئا، ئ و ئ و مخصوصاً در لهجه‌های فلات پامیر انواع مصوت‌های مخصوص وجود دارد. اساساً باید دانست که وقتی دو زبان مثلاً «الف» و «ب» با مقایسه می‌شوند عناصر سازنده آنها نسبت بهم ممکن است دارای یکی از چهار حالت زیر باشد:

– اول حرفی در زبان «الف» دیده شود و در «ب» نباشد. دوم حرفی در زبان «ب» باشد و در «الف» نباشد سوم آنچه در «الف» نیست در «ب» باشد. چهارم آنچه در «الف» هست با آنچه در «ب» هست مخالف باشد.

در مقایسه میان هر دو لهجه‌ها با فارسی حالت سوم و چهارم وجود ندارد زیرا اولاً وجود اختلاف تلفظ هر دو لهجه‌ها با فارسی موجب می‌شود که آن لهجه در تمام حروف با فارسی یکسان نباشند و ثانیاً چون همه آن لهجه با فارسی هم‌ریشه و حتی

هم عرضند نموده حروفی را که در فارسی هست در اغلب آنها میتوان یافت بنا بر این میماند دو حالت اول که ممکن است در مقایسه هر دو از لهجه‌ها با فارسی، بطور جداگانه و یا باهم وجود داشته باشند.

-	ب	الف	+	يعنى :
---	---	-----	---	--------

در اینجا مقصود از «الف» هر دو از لهجه‌ها و منظور از «ب» زبان فارسی.  
در حالت اول زبان «الف» دارای صرفی است که زبان «ب» فاقد آنست مانند زبان اورامی نسبت به فارسی چنان‌که گذشت.

در حالت دوم زبان «ب» دارای حرفی است که در زبان «الف» نیست مانند فارسی نسبت به لهجه یزدی که در اولی حرف «غ» با تلفظ فارسی آن وجود دارد در حالیکه در دومی این تلفظ موجود نیست و بجای این حرف «ق» با تلفظ مخصوص یزدی بکار میرود.

علل و اسبابی که موجب این اختلاف میباشد در جای خود ذکر خواهد شد و در اینجا باید بیک نکته که در بخش اول نیز بدان اشاره شد توجه کنیم و آن اینستکه مثلاً اگر حرفی در زبان «الف» یافت شود که در زبان «ب» نیست تلفظ آن حرف برای اهل زبان «ب» مشکل است و این اشکال از اینجا سرچشمۀ هیگیرد که اهل زبان «ب» آموخته است تنها در مقابل صدایهایی که در زبان او تمایز دهنده معنایست حساس باشند و در مورد صدایهایی که در زبانشان وجود ندارد یا تمایز دهنده معنای نیست بی تفاوت بماند بنا بر این هنگام شنیدن زبان «الف» صدایهای بیگانه که در زبان «ب» قرینه‌ای ندارد برایشان نآشنایست و آنها را درک نمی‌کنند و چون تمایز این صدایها برایشان غیرقابل درک است خود نیز نمیتوانند آن صدایها را تولید کنند از این جهت است که آموزنده هبتدی هنگام شنیدن زبان بیگانه تا مدت‌ها صدایهای بدون قرینه آن را بنزدیکترین صدای موجود در زبان خود تغییر می‌کنند و هنگام سخن‌گفتن آن زبان همین صدایهای بوهی را جانشین

آنها می‌سازد چنانکه می‌بینیم فارسیان همین کار را در تلفظ صداهای مخصوص عربی کرده‌اند «ض» و «ث» بجای تلفظ «ض» و «ظ» «ذ» عربی «ز» می‌آورند و یا عوض «ض» و «ث» مخصوص تازی «س» و بجای «ح» «ه» تلفظ می‌کنند و همین امر موجب شده است که تمایز معنوی کلمات از میان رفته و امروزه در تلفظ فرقی میان صواب (راست) و ثواب (= کار خوب)، ظلیل (= سایه‌دار) و ذلیل (= خوار) با فحتم (= زغال) و فهم (= درک) دیده نمی‌شود که موجب تمایز معنی آنها از یکدیگر باشد.

بنابراین در درجه اول برای هر کسی که در صدد جمع آوری لهجه‌ای است، ضرورت دارد که در تشخیص و ثبت واگهای مخصوص آن دقت کاملی بخرج دهنده تا در تطبیق حروف مخصوص آن لهجه با معادل فارسی چهار لغش و خطأ نگردد.

(۲) – تفاوت از جهت کشش مصوتها بعنوان عامل مؤثر در معنی-در فارسی امروزه چنانکه <sup>گفتیم</sup> عامل کمیت صوت وجود دارد ولی این کمیت واحد مستقلی نیست و در معنی اثر نمی‌گذارد، اگر در فارسی قدیم کشش مصوتها پیش‌وزیر (که از آن به‌واو و یاء‌مجھول تعبیر شده) در معنی هؤثر بوده و در تلفظ کلمات رعایت می‌شده ولی بمروار این تفاوت تلفظ از میان رفته و اکنون میان تلفظ «واو» و «یاء» معروف با مجھول فرقی نیست اما در لهجه‌های ایرانی کما بیش این تفاوت تلفظ هنوز باقی است و باید آن را یک واحد مستقل بشمار آورد. مثلاً کلمه «شیر» اگر با یاء مجھول ŋ ادا شود بمعنی شیر در نده است و اگر با یاء معروف ū تلفظ بکنیم بمعنی شیر خوردنی است همچنین کلمه «شور» که با «واو» مجھول ŋ معنی «مزء» نمک را میدهد و اگر با یاء معروف ū ادا شود ū معنی شور و غوغاست.

این تفاوت معنی که از کشش دو صوت e و o پیدا می‌شود موضوعی است که باید مورد توجه واقع شود زیرا تغییر کمیت صوت e و o که در لهجه‌ای بمنظور خاصی انجام می‌گیرد خود یکی از جهات اختلاف آن لهجه با فارسی معمول است و نمیتوان آن را ندیده انگاشت. در بعضی لهجه‌ها از تفاوت کمیت صوت استفاده‌های معنوی بیشتری می‌شود

مثلا در لهجه نیشابوری و سبزواری این تفاوت کشن در آخر کلمات بمنظور خاصی انجام میگیرد چنانکه در مورد استغاثه یا اعتراض غالباً صوت هجای آخر کلمات کشن وارتفاع پیشتری پیدا میکند: (cer nemerā! = چرا نمیرود؟) = بگذار bezar borom! (بروم) در حالیکه در موقع عادی این کشن کمتر است. بنابراین هنگام بررسی یک لهجه موضوع کشن وابساط صوتها و استفاده ای که ممکن است در آن لهجه از آنها بشود باید بدقت مورد بررسی قرار گیرد.

(۳) اختلاف آهنگ و لحن تکلم - آهنگ تکلم تا حد زیادی در یکزبان بطرز ادا و کشن صوتاهای آن و محل تکیه کلمات بستگی دارد و آن تکلم عبارتست از حاصل زنگ مجموع صوتها با توجه به محل تکیه چون تلفظ و کشن صوتها و نوع آنها و محل تکیه کلمات در تمام لهجه‌ها یکسان نیست و هر لهجه وضعی مخصوص بخود دارد، طبعاً آهنگ ادای کلمات در دو لهجه باهم متفاوت است.

این اختلاف تلفظ علاوه بر علل فونتیکی عامل مهسم دیگری نیز دارد و آن عبارتست از وضع طبیعی و همیط جغرافیائی محل و گرمی و سردی هوا که در هر فاصله هوجبات آهنگ تکلم و لحن مخصوصی را فراهم میسازد، مثلا در آب و هوای سردانسان ناگزیر است هنگام تکلم دهان خود را جمع کند و همین امر موجب تغییر شکل و کشن صوتها میگردد و صوتاهای باز به صوتاهای گرد یا گسترده بدل میشود یا صوتاهای گرد با کشن کمتری ادا میشوند چنانکه در آذر بایجان که یک منطقه سردسیر است هنگام ادای کلمات غالباً «a» به «ə» و یا «ə» به «ö» و «d» به «e» و «ü» به «ö» بدل میشود. در تبریز کلمات «کارواشا» و «چاروادار» cavador و karvaşon تلفظ میشود. واژه‌های «پیل و شیر» به صورت bel و sér در میاند.

یا «جور» و «کور» jör و köر ادا میشود.

در هر زند هرند کلماتی از قبیل کلاه، دوا، تور، اسب و مرد را بترتیب و kölö و ösb و tör و nert میگویند.

از طرفی در بعضی لهجه‌ها هنگام ادای کلمات ارتفاع توام با فشار مخصوصی روی یکی از هجاهای کلمه بگوش میرسد که ارتباطی بکمیت صوت ندارد و هیتوان از آن ارتفاع زنگ یا لحن ادای کلمه تعبیر کرد مثلاً در لهجه سبزواری این ارتفاع زنگ روی هجای آخر کلمه احساس می‌شود و در لهجه یزدی روی هجای اول قرار دارد و این امر نیز در لحن ادای کلمات مؤثر است، این لحن مخصوص را که فقط از راه شنیدن احساس می‌شود و قابل تحریر نیست هیتوان با وسائل فنی آندازه‌گیری و ثبت نمود.

محل تکیه نیز گاهی در لحن و آهنگ ادای کلمات مؤثر است ولی لحن و آهنگ کلمه‌هایی در محل تکیه مؤثر نیست چنان‌که در لهجه‌های خراسانی که از دری مشتق است با اینکه «تن و آهنگ» کلمات بازبان دری امروز مطابقت ندارد محل تکیه در کلمات غالباً همانند زبان دری است و تکیه بیشتر روی هجای آخر قرار می‌گیرد: zevána ، gowrána ، méga ، moróm که از پهلوی مشتق‌اند محل تکیه غالباً روی هجای اصلی کلمه قرار می‌گیرد و ممکن است این هجای اصلی هجای آخر کلمه نباشد مثلاً در لهجه‌های ناحیه آشیان به دختر detak گفته می‌شود و تکیه روی «de» یعنی هجای اول قرار دارد در حالیکه در معادل فارسی آن تکیه روی «tar» یعنی هجای آخر قرار گرفته.

همچنین در شمال و شمال‌غربی که با دری متفاوت است مثلاً در کلمه zohnnà که در هرزندی بمعنی «زانو» است تکیه روی هجای ماقبل آخر است در حالیکه در معادل فارسی آن تکیه روی هجای آخر واقع شده یا کلمات êmröt = امرود = törük = تاریک بنفش = dahopinc = جهارده = dahocör = پانزده و امثال اینها تکیه روی هجای ماقبل آخر است در معادل فارسی‌شان تکیه روی هجای آخر قرار دارد.

در گیلکی نیز بكلماتی بر می‌خوریم که همین وضع را دارند مانند کلمات: dabastan = خمنه = xovamer = باختن zibilka = زنبیلک و امثال اینها که برخلاف معادل فارسی‌شان تکیه روی هجای ماقبل آخر است و این از آن جهت

است که تن و آهنگ هجاهای برخلاف لهجه‌های خراسان در تعیین محل تکیه مؤثر می‌باشد و این خود نیز یکی از علل اختلاف لهجه‌ها بشمار می‌آید که باید هنگام بررسی یاک لهجه بدان توجه داشت.

۴) وجود لغات مخصوص در لهجه‌ها – در هر لهجه کما بیش بلغاتی بر می‌خوریم که در فارسی وجود ندارد و این قبیل لغات که نماینده اصالت و نشان‌دهنده اهمیت یاک لهجه است کلماتی هستند که از قدیم بجا مانده‌اند و با جمع آوری آنها می‌توان بروزت داده ر لغات و تعبیرات فارسی افزود.

لغات مخصوص لهجه‌ها را می‌توان از نظر کلی بدو دسته تقسیم کرد: دسته اول لغاتی هستند که ریشه اوستائی، یا فارسی یا پهلوی آنها معلوم است ولی در فارسی امروزه معمول نیستند مانند کلمات: espâ (سگ<sup>۱</sup>) ، beram (گربه<sup>۲</sup>) ، pas (= گوسفند<sup>۳</sup>) (دختر<sup>۴</sup>) در کریشگانی یا hed (= ران<sup>۵</sup>) در کردی خراسان یا son (= دشمن<sup>۶</sup>) در استی و امثال اینها.

دسته دوم کلماتی که ریشه قدیم آنها معلوم نیست و باید بدقت مورد بررسی قرار گیرند مانند کلمات: lad (= وقت)، pazar (= آشتگی)، šenu (= نیم)، gird (= همه)، zencicá (= ائر) و امثال اینها در کردی و یا oya (= مغبون)، xenhir (= گوشت سوخته) sun (= آرنج) و امثال اینها در هشود.

این قبیل کلمات می‌تواند وسیله خوبی برای توسعه و کمال زبان فارسی باشد همچنانکه قدمای نیز بدان توجه داشته و از آنها استفاده کرده‌اند، مخصوصاً طبقه تفسیر نویسان

- ۱- از ریشه اوستائی، span و در پشتون: spa .
- ۲- از ریشه پهلوی brm در burmîtan (= گریستن) که در طبری قدیم بصورت berma و در وفس و کهک بشکل berama و در آشیانی بهیئت دیده می‌شود .
- ۳- در اوستا parn بمعنی جانور اهلی .
- ۴- در اوستا kaini بمعنی دوشیزه .
- ۵- از ریشه اوستائی kaxt که در اسی بصورت aγd دیده می‌شود .
- ۶- در فتنی بصورت san آمده .

و عرفاکه در کتب و آثار خود کلمات بسیاری از لهجه محل خودشان را بکار برده‌اند، از جمله این قبیل کتب میتوان تفسیر ابوالفتح رازی، تفسیر کمبریج، تفسیر میبدی و ترجمة تفسیر طبری و کتابهای تذکرة الاولیای شیخ عطار و اسرار التوحید، و معارف بهاء‌ولد را نام برد، در اشعار نیز کما بیش لغاتی از لهجه‌های محلی آورده‌اند، اغلب این لغات که ذکر شد در فرهنگ‌های زبان فارسی گرد آمده ولی این کوشش محدود چندان مفید فائد نیست و لازم است بطور کامل و همه‌جانبه به جمع آوری لغات مخصوص محلی اقدام شود.

(۵) محدود بودن لهجه‌ها بلغات عادی – در عین حال که لهجه‌های محلی دارای لغات مخصوص بخود هیباشند و از این جهت برای زبان فارسی سرمایه خوبی هستند دائرة لغات در هر یک از لهجه‌ها از فارسی محدودتر است علت آن اینستکه چون زبان فارسی زبان رسمی و ادبی بوده وطی هزار سال آثاری در نظم و نثر بدان نوشته شده بر حسب احتیاج و برور توسعه و کمال یافته و با ساختن ترکیبات تازه و یا گرفتن کلمات از زبانهای دیگر برداشته لغات خود افزوده است درحالیکه سایر لهجه‌ها چنین موقعیتی نداشته و تنها برای رفع حواچ روزمره و عادی بکار رفته‌اند و در نتیجه بهمان محدودیت اولیه باقی مانده‌اند معذالت کما بیش بلهجه‌هایی از قبیل کُردی، بلوجی و پشوتو بر میخوریم که وسعت بیشتری دارند و آثاری در نظم و نثر آنها نوشته شده.

در هر حال آنچه را موجب وسعت زبان فارسی و امتیاز آن از سایر لهجه‌ها شده میتوان در سطور زیر خلاصه کرد:

الف - در زبان فارسی لغات بسیاری از زبانهای قدیم از قبیل پارتی، پهلوی، هندی، لاتینی، یونانی، سریانی، عبری، حبشی، چینی، ترکی، مغولی و مخصوصاً زبانهای عربی و اروپائی وارد زبان فارسی شده بطوریکه هم‌اکنون میتوان گفت یکسوم لغات فرهنگ ایرانی فارسی نیست.

کلمات دخیل که در زبان فارسی وارد شده دو نوعند:

اول لغاتی که بر حسب احتیاج و بضرورت وارد زبان شده و بیشتر اصطلاحات علمی

و مصنوعات و محصولهای خارجی از این نوعند همانند کلماتی از قبیل:  
چند، تلفن، اتوموبیل و غیره.

دوم - از لهجههای مختلف ایران نیز لغاتی در فارسی وارد شده همانند واژه‌های:  
تیگو، ازگیل، نارنج، کاک و غیره.

این قبیل کلمات چون مورد احتیاج آند پذیرفتن آنها در زبان‌پارسی اشکال تخواهد داشت زیرا گرفتن لغات بحکم احتیاج از زبانهای خویشاوند و بیگانه امریست عادی که کم و بیش در همه زبانها معمول است و نمیتوان زبانی را پیدا کرد که از لغات خارجی پیراسته باشد ولی آنچه مسلم است اینکه کلمات بیگانه پس از ورود به زبان دیگری باید تابع مقررات آن زبان شوند و در معنی یا لفظ آنها تغییراتی روی دهد که متناسب با وضع آن زبان باشد. همچنانکه در اغلب زبانها این روش معمول است و کلمات بیگانه را پس از پذیرفتن تابع قوانین خود میسازند و در لفظ یا معنی آن تغییراتی روی میدهد که آنرا مناسب با آن زبان میسازد تا جاییکه نمی‌توان خارجی بودن آنها را بطور عادی تشخیص داد چنانکه هم اکنون در زبان فارسی کلمات خارجی بسیاری از قبل گوهر، کانون، قانون، بربط، ققنوس، اجاق، و ملافه وغیره دیده میشود که تشخیص خارجی بودن آنها برای غیر اهل فن ممکن نیست.

در هر حال برای یک زبانشناس هنگام بررسی یک زبان لازم است که لغات خارجی را تشخیص داده و جهات اختلاف آنها را با اصطلاحان مشخص نماید.

ب - لغات و اصطلاحات زیادی بوسیله دانشمندان و بر بنای صحیح وضع شده و در زبان فارسی وارد گردیده در میان دانشمندان قدیم میتوان از ابن سینا، بیرونی، ناصر خسرو، با افضل کاشانی نام برد.

این بزرگان در نوشتمن کتب خود برای ترجمه کلمات علمی بفارسی از ذوق سرشار خود استفاده کرده و لغاتی نو پرداخته‌اید همانند کلمات: تنومند (= جسم و جرم)، چهارسو (= مربع)، برسو (= عالی و جهت‌فوقانی)، نگرش (= نظر و ملاحظه)، ناگذرنده (= باقی)، باشانده (= موجود)، اندیشه‌گر (= متفکر) و کردگی (= منفعل) وغیره.

از اشخاص فوق که بگذریم هر یک از شعراء نویسنده‌گان نام آور قدیم نیز بنوبه خود در پرداختن لغات بمعانی تازه سهمی دارد کلمات: «ترک» بمعنی زیبا، «یغما» بمعنی غارت، «خون رز» بمعنی هی، «آب آتش فام» بمعنی شراب از موضوعات شعراء نویسنده‌گان هیباشند.

ج - ترکیبات و تعبیرات تازه‌ای که بوسیله دانشمندان و شعراء ساخته و پرداخته شده و میتوان بیشتر صفات مرکب و ترکیب‌های اضافی یا عطفی را که در فرهنگها موجود است از این قبیل شمرد همچون کلمات: پرخاش‌خور، نامبردار، سبلک‌عنان، دوشادوش، نکته‌پرداز، فیروزگر و امثال اینها.

از این سه راه که ذکر شد لغات بسیاری بر فرهنگ فارسی افزوده شده و آنرا از محدودیتی که هم‌اکنون در لهجه‌ها مشاهده می‌کنیم خارج ساخته تا برای بیان مفاهیم عالیه علمی و ادبی کافی باشد.

ع - وجود قواعد دستوری خاص در لهجه‌ها - اگرچه لهجه‌ها از نظر تقسیم‌بندی کلمات و انواع آن عموماً یکسان و با فارسی همانند هیباشند ولی هر یک از لهجه‌ها از جنبه قواعد دستوری وضعی خاص دارد که‌گاهی با قواعد دستوری فارسی وفق نمیدهد و ما برای نمونه بذکر چند مثال می‌پردازیم:

الف - صرف اسمی - در فارسی صرف اسمی در حالات مختلف معمول نیست ولی در بعضی لهجه‌ها نمونه صرف اسمی دیده می‌شود. در زبان استی که از زبانهای شرقی است و بسیاری از خواص زبانهای کهن را حفظ کرده اسم در حالات هفتگانه صرف می‌شود. در میان لهجه‌های غربی هم نمونه صرف را در زبان هرزبی و اورامی میتوان دید، مثلاً در لهجه هرزبی در حالت مفعولی، مفعول منهی، مفعول فیهی، مفعول له و مفعول عنه صرف می‌شود:

حالت مفعولی =merde vinna (acc.) =مرد را دیدم

» مفعول معه (berin insr.) =merde hum sende (berin insr.) =بامرد رفتم

» » فيه (loc.) =kar cenda nešasta berin (loc.) =درخانه نشسته بودم

» » له (dat.) =merde ötma (dat.) =بمرد گفتم

» » عنه (abl.) =merderi ášdarma (abl.) =از مرد گرفتم

**ب - داشتن واجهای اختصاری** - در بعضی لهجه‌ها علامات مخصوص از قبیل علامت تائیث و تذکیر، تعریف و عهد، تحقیر و امثال آینه‌ها وجود دارد که در زبان فارسی نیست. مثلاً در کردی و تاتی برای مذکور و مؤنث علامت مخصوص دیده می‌شود هخصوصاً در کردی اورامی که تائیث و تذکیر بطور تفصیل در اسامی و صفات و ضمائر و افعال وجود دارد. اسامی و افعال زیر در لهجه تات نشینان بلوک زهراء نشان دهنده این خصوصیت است:

مؤنث	مذکور
gova	گاو
numazia	نامزد
umia	آمد
bešia	رفت

- همچنین در بعضی لهجه‌های شرقی علامت تعریف و عهد وجود دارد و در لهجه‌های غربی نیز میتوان نمونه آنرا یافت، مثلاً در لهجه هشتردی «a» علامت تعریف و ka نشان دهنده تحقیر است :

= pesara	= پسر معهود
= doxtara	= دختر معهود
= zeneka	= زن بی‌اهمیت و حقیر
= merteka	= مرد بی‌اهمیت و حقیر

**ج - تفاوت شکل واجهای اختصاصی** - هر لهجه برای خود دارای حروف و علامات مخصوصی است که یا شکل آن با فارسی متفاوت است و یا اساساً هم‌ریشه معادل فارسی خود نیست، مثلاً در هرزنی بجای «از» حرف اضافه که در اول کلمات می‌اید eri با آخر افزوده می‌شود : merteri asdârma = از مردگرفتم در اورازانی بجای «از» dî بدنبال کلمه می‌اید . sahra-dî biûme = از صحراء آمد در لهجه بخارائی بجای «با» حرف اضافه kati بعد از کلمه می‌اید : hasan-kâtî raft = باحسن رفت

- در اورامی برای ساختن قید «**p**»، آخر اسم میافرایند:

**pâiz-e** = در پائیز

**waši-e hâr bi** = از خوشی دیوانه شد

- برای صرف نیز افعال در بعضی لهجه‌ها دارای «شناسه»‌های مخصوص به خود هستند که با فارسی متفاوتند، چنانکه نمونه آن ذیلاً خواهد آمد.

بطور کلی میتوان گفت که یکی از ممیزات عمدۀ لهجه‌ها همین تفاوت واجهای آنها است و باید در بررسی هر لهجه بطور جداگانه هورد مطالعه قرار گیرد.

د - مختصات افعال - نحوه صرف و اشتراق و سایر خصوصیات افعال در لهجه‌ها باهم یکسان نیست همچنانکه با فارسی نیز متفاوتند و ما نمونه‌ای از این تفاوت‌ها را ذیلاً می‌وریم:

۱) - از نظر صرف و اشتراق - در پاره‌ای از لهجه‌ها مخصوصاً در نواحی خراسان عموم افعال هانند فارسی با شناسه‌های فاعلی که بصورت پسوند در دنبال بن فعل در می‌آیند صرف می‌شوند ولی در جنوب و غرب ایران بهجه‌هایی بر می‌خوریم که تحت تأثیر زبان پهلوی برای صرف ماضی در افعال متعدد ضمائر ملکی را که در هر لهجه شکلی مخصوص به خود دارد قبل از «بن» فعل می‌آورند: به گفت = گفتم، بش‌ساخت = ساخت بتدی = دیدی ... در بعضی نقاط شمالی و شمال‌غربی با اینکه در صرف هردو نوع ماضی متعددی و لازم ضمائر بعد از «بن» فعل آورده می‌شود معذلک میان شکل ضمائر در متعددی و لازم

تفاوت موجود است، مثلاً در هرزنی برای صرف ماضی متعددی ضمائر **muma**، (**ma**)-**ma** (اول شخص)، **la** (**l**a)، **luna** (**l**)a (دوم شخص)، **ja** (**j**a)، **juna** (**j**)a (سوم شخص) بـکار می‌روند که در واقع تغییر شکلی از همان ضمائر ملکی فارسی است که از جلو بدنبال «بن» فعل را نده شده‌اند و اما در افعال لازم‌مانند همه لهجه‌های ایرانی ضمائر فاعلی بـکار می‌روند و عبارتنداز: **(um)** **on**، **(in)** **en** - **(ur)** **e** - **(ot)** **a** - **(i)** **or** (دوم شخص) - **(um)** **on**، **(in)** **en** سوم شخص

اینک برای نمونه بدو فعل لازم و متعددی زیر در لهجه هرزنی توجه کنید:

فعل **bere** = بودن ] **ber-in** = بودم، **ber-um** = بودیم، **ber-i** = بودی، **ber-ut** = بود، **ber-a** = بودند.

فعل = گفتن : öte = گفتم، öt-muna = گفتیم، öt-luna = گفتید، öt = گفتند .

علاوه بر این در هر زنی میان صرف مضارع اخباری و انشائی تفاوت موجود است در حالیکه این تفاوت در اغلب لهجهها وجود ندارد.<sup>۱</sup>

اما در لهجه کرینگانی که یک گویش ثانی است وضع استثنای دیگری مشاهده میشود و برخلاف لهجه‌های جنبی در هاضی متعدد ضمائر ملکی متصل در دنبال بن فعل و بر عکس در مضارع ضمائر فاعلی منفصل جلو آن قرار میگیرند .

ضمائر ملکی اینها بند، eme، emune (اول شخص)، inye (دوم شخص)، une e (سوم شخص) که بعد از بن ماضی متعدد در میان آیند .

kard-yine = kard-inye = kard-emune = کردم، kard-eme = کردی، kard-une = کردند-e = کردند .

اما ضمائر منفصل که در مضارع پیش از بن فعل در میان آیند عبارتند از :

= من، ma = teše = تو، enne = شما، uhne = او، řsemiye = شما، munne = آن. که صرف آنها چنین است، emne bekardež = من میکنم، munne bekardež = من میکنم، uhne-bekardež = شما میکنم، řsemiye bekardež = شما میکنم، او میکنم، ovrnne bekordiž = شما میکنم .

این صرف فعل غیرعادی در بعضی لهجه‌ها که نشان دهنده حالت وقدمت لهجه است موضوع قابل ملاحظه است که میباشد هنگام بررسی لهجه‌ها بدقت مورد مطالعه قرار گیرد تا عوامل و عمل آن شناخته شود .

۲) - از نظر بن فعل - موضوع دیگری که باید بادآور شویم اینستکه در قسمتی از لهجه‌ها مانند ایرانی میانه برای اغلب افعال دو «بن» موجود است «بن» مضارع، «بن» هاضی. از بن مضارع صیغه‌های مضارع وامر و اسم فاعل ساخته میشود و از بن ماضی اقسام ماضی و صفت مفعولی ومصدر بنا هیگردد مانند «واز»، «داد» از «واتن» = گفتن، «وز» و «وت» از وتن = باقتن در وفسی .

ولی در بعضی از بن‌های مضارع یا هاضی یک نوع دوگونگی بچشم میخورد مثلا

در فعل «کردن» که ریشه مضارع کهن آن *kar* بوده امروزه در اغلب نواحی شرقی و مرکزی «بن» مضارع آن بصورت *kon* استعمال می‌شود در حالیکه در لری قدیم و سایر لهجه‌های جنوب بصورت *kar* نیز دیده می‌شود.

منادی میکرد شهری شهری وفای گلفران هفتادی بسی با باطاهر یا فعل «دیدن» را که در اغلب لهجه‌ها «بن» ماضی آن «دید» و «بن» مضارع «بن» است در حالیکه در لهجه هرزنی «ویند» بمعنی دیدن آمده و چنانکه می‌بینیم «بن» «وین» == بن در مصدر و ماضی بکار رفته.

افعالی هم هستند که فقط دارای یک «بن» مضارع می‌باشند و بوسیله پسوند بصورت «بن» ماضی در میانند افعال *caran* = چریدن که از «بن» *car* گرفته شده و در ماضی *zana* = دانستن که از «بن» *zana* آمده و در ماضی *car+ra* > *carra* در هر حال بطور کلی اصل براینست که دو «بن» مضارع و ماضی وجود داشته باشد خواه «بن» ماضی ریشه کهن داشته باشد و یا از روی بن مضارع ساخته شود.

(۳) - معمولاً باید از «بن» ماضی صیغه‌های ماضی و مستقبل و مصدر و صفت مفعولی و از «بن» مضارع صیغه‌های مضارع وامر و اسم فاعل ساخته شود و در اغلب لهجه نیز مانند فارسی همین روش معمول است ولی گاهی بهجه هائی بر میخوریم که این روش را بر هم میزند و از آن جمله است زبان هرزنی زیرا در این لهجه نه تنها صیغه‌های همتوجه ماضی و مستقبل زیاد است بلکه بر عکس غالب زبانها دارای یک «بن» می‌باشد که ماضی و مضارع هردو از آن ساخته می‌شود.

برای ماضی و مضارع یک «بن» بکار می‌رود و تنها «بن» مضارع التزامی و امر جداگانه است.

از بن عمومی که همان ریشه کلمه است صیغه‌های مضارع، ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی استمراری، مستقبل، مستقبل مقدم، ماضی بعدی، ماضی ابعد، ماضی شرطی، جواب ماضی شرطی، جواب مضارع شرطی یا مضارع عام نامعین، اسم فاعل، اسم

مفعول و مصدر ساخته میشود.

برای مثال فعل **bere** (= بودن) را ذکر میکنیم:

Ber

↓

+ e = **bere** = مصدر

+ in = **berin** = ماضی مطلق

+ en = **beren** = مضارع

+ ne berin = ماضی استمراری

+ den = **ben** (=r)den = حال اخباری

+ abrin = **berabrin** = ماضی بعید

+ anbi = **beranbi** = ماضی شرطی

+ anda = **beranda** = اسم فاعل

+ a = **bera** = صفت مفعولی

↓

+ ma = **berama** = ماضی نقلی

+ ninen = **beraninen** = مستقبل

چنانچه در صورت فوق مشاهده میکنیم ماضی و مضارع و مستقبل و سایر هشتقات

اسمی عموماً از يك «بن» (ber) درست میشود و این وضع يك وضع استثنائی است.

در لهجه‌های تاتی نیز نمونه‌هایی از این اختلاف مشاهده میشود که باید در جای

خود بدان توجه داشت.

اما در زبان اوراهی که تفاوت‌هایی با کُردی هعمول دارد با وجود دارا بودن دو

«بن». برخلاف زبان فارسی ماضی استمراری را از «بن» مضارع میسازد درحالیکه در

فارسی این فعل از «بن» ماضی درست میشود.

بنچیه دارد